



مقاله پژوهشی

رنوف نصرتیان^۱

شهرام بازوکی^۲

فاطمه لاجوردی^۳

بازشناسی و کارآمدی روش تاریخی نگری در مطالعات اسلامی*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۵

چکیده

مطالعات اسلامی به منزله یکی از شاخه‌های دین‌پژوهی، همواره در معرض تغییراتی بوده که در این زمینه به وجود آمده است. روش تاریخی نگری مهم‌ترین تحول در دین‌پژوهی قرون هجدهم و نوزدهم، از این قاعده مستثنا نبوده و تأثیر زیادی بر مطالعات اسلامی داشت. این روش مطالعه مدعی بود اگر اصول آن تبعیت شود، می‌تواند شناخت دقیق و علمی‌تری از دین فراهم آورد و به پیش‌داوری‌ها و غرض‌ورزی‌های دوره‌های گذشته دین‌پژوهی خاتمه دهد. در این نوشتار تلاش شده تا ابتدا تاریخی نگری و اصول اساسی آن تشریح شده، سپس نتایج به‌کارگیری آن در مطالعات اسلامی در آثار مستشرقانی همچون ابراهام گایگر، گلدزیهر و پاتریشیاکرون بررسی گردد تا مدعای طرفداران این روش، در مطالعه‌ای موردی در حوزه مطالعات اسلامی راستی‌آزمایی شود. موضوع اصلی این نوشتار، اسلام‌پژوهی علمی است و مسئله آن بررسی نسبت میان دین‌پژوهی مدرن و اسلام‌پژوهی است. پرسش اصلی این است که «آیا دین‌پژوهی جدید که بر مبنای عینیت و نگرش تاریخی شکل گرفته است، به بهبود اسلام‌پژوهی، به ویژه در دوسده اخیر، کمک کرده است؟» این مقاله پاسخ پرسش بالا را از سه منظر برخی اندیشمندان، سنت دینی و دیدگاه عموم جوامع اسلامی بررسی کرده و در مجموع به این نتیجه رسیده است که روش تاریخی نگری، اگرچه با هدف رفع مشکلات دین‌پژوهی در ادوار پیش از خود شکل گرفت، در رسیدن به اهدافش ناکام ماند و به رغم ظرافت‌ها و دقت‌هایی که در مطالعه اجزای مختلف دین به کار گرفت، در عمل کمک خاصی به فهم بهتر از اسلام نکرد؛ ازاین‌رو نتوانست به‌نحو مؤثری به شناخت بهتر مسلمانان یاری رساند.

واژگان کلیدی: دین‌پژوهی، روش تاریخی نگری، روش‌شناسی مطالعات اسلامی، اسلام‌پژوهی.

۱. دانشجوی دکتری رشته ادیان و عرفان تطبیقی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

ra.nosratian@gmail.com

shpazouki@hotmail.com

۲. استاد گروه ادیان و عرفان، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، نویسنده مسئول

۳. استادیار گروه ادیان و عرفان تطبیقی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

flajevardi@srbiau.ac.ir

Copyright © 2021, Author(s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License

(<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.



مقدمه

دین‌پژوهی در مراحل اولیه، در کلیسا و توسط کشیشان و از این‌رو بیشتر با رویکردی جدلی انجام می‌گرفت. اما این شکل از دین‌پژوهی به شدت در معرض انتقاد بود؛ زیرا نتیجه آن دوران تلخی را در روابط بشری شکل داد و جنگ‌های بزرگی به نام دین رخ داد، با این بهانه که هرکس مانند ما فکر نکند، مرتد است. این سبک از مطالعه دین در سراسر عصر اصلاحات دینی و دوران منتج به رنسانس در اروپا ادامه داشت و سخنان درباره باورهای دینی مملو از پیش‌داوری بود. به همین سبب، این مطالعات، کمکی به شناخت باورهای دیگران نمی‌کرد و تنها آتش تعصبات دینی را میان مؤمنان شعله‌ورتر می‌ساخت.

دین‌پژوهی جدید که به تعبیر نینیان اسمارت -دین‌شناس مطرح بریتانیایی- از قرن نوزدهم آغاز شد (اسمارت، ۱۳۸۹: ۱۲)، در حقیقت واکنشی به اوضاع اسفبار دین‌پژوهی دوره‌های گذشته بود. اثرگذارترین شخصیت دین‌پژوهی عصر جدید، فردریش ماکس مولر^۱ (۱۸۲۳-۱۹۰۰) اندیشمند آلمانی قرن نوزدهم میلادی است. مولر در سال ۱۸۶۷ در مقدمه‌ای که بر یکی از آثارش با عنوان گزیده‌ای از یک کارگاه آلمانی^۲ نوشت، برای نخستین بار اصطلاح «علم دین»^۳ را به کار برد. او بر این بود که تاریخ دین، یک علم توصیفی و عینی و فارغ از ماهیت دستوری مطالعات کلامی و فلسفی دین است که اصول و مبانی خاص خود را دارد.

تمایل به مطالعه بدون پیش‌داوری و علمی دین در عصر جدید، سبب شد تا با ورود دین به دانشگاه برای اولین بار موضوع روش دین‌پژوهی مطرح شود. به عبارتی این پرسش‌ها که «کدام روش را باید برای مطالعه دین به کار گرفت؟»، «چگونه می‌توان دین را به مفهومی قابل تحقیق در مراکز دانشگاهی تبدیل کرد؟» و یا «چگونه می‌توان دین، ایمان و عقیده را همچون یک موضوع «عینی» مطالعه کرد؟» نخستین بار در این دوره شکل گرفت (عسگری، نوروزی فیروز، ۱۳۹۳، ص ۲۲).

1. Friedrich Max Müller
2. Chips from a German Workshop
3. Science of religion



اهمیت روش در دین‌پژوهی جدید به حدی است که موریس جسترو^۱، دین‌شناس مطرح قرن نوزدهم و بیستم میلادی، در این باره می‌گوید:

شاید بتوان گفت که روش، سه چهارم از یک علم را تشکیل می‌دهد. و این موضوع در مطالعات ادیان اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا یکی از مهم‌ترین عواملی که می‌تواند در مطالعه دین وجود داشته باشد، معادله شخصی (یعنی دخالت آرا و نظرات فرد محقق در تحقیق) است. این عامل چنان مهم است که گاهی رهایی از آن غیرممکن به نظر می‌رسد و حال آن که چنین چیزی غیرممکن نیست؛ بلکه ضرورت هم دارد و با انتخاب یک روش مناسب و تقید به آن می‌توان از این مشکل رها شد» (Jastrow, 1901: 1).

جسترو معتقد است آنچه با تعبیر معادله شخصی از آن یاد می‌کند، در واقع سدی شکست‌ناپذیر را مقابل تحقیقی خالی از غرض‌ورزی و محدودیت در فهم عقاید دیگران تشکیل می‌دهد و همین عامل بوده که مطالعات دوره‌های گذشته را به سمتی هدایت کرده است که در شناخت باورها و عقاید دیگران کم‌اثر و در غالب موارد، بی‌اثر شده باشند. او به درستی بر این باور است که آنچه این سد را در هم می‌شکند، اتخاذ روشی صحیح در مطالعه دین است. نتیجه تلاش‌ها و مطالعات دین‌پژوهان درباره روش مطالعه دین در قرون منتهی به روشنگری و عصر جدید، به پیدایش روش تاریخی‌نگری^۲ منتهی شد. روش تاریخی‌نگری در پی این شکل گرفت که محققان دین دریافتند که روش‌های گذشته نتوانسته به شناختی صحیح از دین کمک چندانی کند و بیشتر به تعصبات دینی دامن زده است؛ از این رو باید از روشی استفاده کنند که «عینی» باشد. آنها معتقد بودند تاریخی‌نگری همان روشی است که انسان را به شناخت صحیح دین راهنمایی می‌کند. بر این اساس از قرن نوزدهم تاریخی‌نگری به تنها روش علمی برای مطالعه دین تبدیل شد و آثار دین‌پژوهان تنها در صورتی علمی و معتبر دانسته می‌شد که از اصول آن تبعیت کرده باشند.

مطالعات اسلامی به‌منزله یکی از شاخه‌های دین‌پژوهی نیز از این تحول در دین‌پژوهی متأثر شد. غربی‌ها در مطالعات‌شان درباره اسلام، تا آن زمان دو مرحله را پشت سر گذشته بودند: ۱. مرحله جهل نسبت به اسلام که

1. Morris Jastrow, Jr

2. Historicism



تقریباً از زمان ظهور اسلام تا قبل از جنگ‌های صلیبی ادامه داشت؛^۱ ۲. مرحله مطالعات جدلی که با شروع جنگ‌های صلیبی آغاز شد و تا پایان عصر اصلاحات دینی امتداد یافت. مرحله اول، محل بحث نیست، ولی مرحله دوم به شدت از موضوع فقدان روش علمی و وجود غرض‌ورزی‌ها و تعصبات دینی رنج می‌برد تا جایی که در کتاب‌ها و رسائلی که بزرگان کلیسا می‌نوشتند، پیامبر مسلمانان به ضد مسیح و شخصیتی کاملاً منفور میان مسیحیان تبدیل شده بود. به طور نمونه پیتر ارجمند^۱، از اثرگذارترین علمای مسیحی در دوره جنگ‌های صلیبی، در یکی از آثارش با عنوان ارتداد ساراسن‌ها^۲ می‌گوید: «من نمی‌توانم با قوت در این باره تصمیم بگیرم که باید محمد را مرتد و پیروانش را اهل ارتداد بدانم یا اینکه آنها را کافر به حساب آورم» (Kritzech, James, 1964:120). در نهایت او به این نتیجه می‌رسد که فرقی نمی‌کند کافر باشند یا مرتد، بهر حال طبق سنت آبا باید با آنها مقابله کرد. مارتین لوتر نیز در هم در رسائلی که درباره اسلام نوشته است، به ویژه رساله «درباره جنگ علیه ترک‌ها»^۳، از این دست تعابیر زیاد استفاده کرده است.

در نتیجه این شرایط محققان تصمیم گرفتند روش‌های جدید دین‌پژوهی را بعد از گذر از مطالعات یهودی-مسیحی در مطالعات اسلامی نیز به کار ببرند تا از این طریق بتوانند، سومین مرحله اسلام‌پژوهی، یعنی اسلام‌پژوهی علمی را پایه‌گذاری کنند، و این گونه سوءتفاهم‌ها را کاهش دهند. این مدعا که روش‌های جدید، توانایی حصول چنین مطلوبی را داشته‌اند یا خیر، مدعایی است که نیاز به اثبات دارد. نویسنده در مطالعاتش تاکنون مقاله مجزایی نیافته است که هدفش راستی‌آزمایی این مدعا باشد. البته تحقیقات زیادی وجود دارد که در آنها دیدگاه مستشرقان درباره برخی آموزه‌های اسلامی نقادی شده؛ ولی تقریباً در تمام آنها، هدف، نقادی دیدگاه مفرد مستشرق بوده است و نه نقادی روش تاریخی‌نگری که باید مبنای نقد قرار می‌گرفت. در این میان مقاله «پدیدارشناسی در تقابل با تاریخی‌نگری؛ مطالعه موردی موضوع امامت» (ریفیودین، محمداوایس، ۱۳۹۱) قدری به این موضوع نزدیک شده است. در میان کتاب‌ها نیز کتاب تاریخی‌نگری و دین نوشته محمد عرب‌صالحی چاپ شده است که مباحث بیشتر جنبه کلامی دارد و در حوزه کلام جدید دسته‌بندی می‌شود. وجه تمایز این تحقیق در این است که نویسنده با روشی

1. Peter the Venerable

2. On war against the Turk



توصیفی-تبیینی کوشیده است با انطباق روش تاریخی‌نگری بر آثار برخی از مهم‌ترین مورخان اسلام‌پژوه، میزان موفقیت این روش را در شناخت دین اسلام ارزیابی کند.

۱. تاریخی‌نگری

جرج ایگرز در مقاله‌ای با عنوان «تاریخی‌نگری، تاریخ و معنای این اصطلاح»^۱ می‌گوید:

اولین استفاده از اصطلاح Historicismus تا آنجا که من توانسته‌ام پیدا کنم در مطالبی است که از فردریش شلگل^۲ در سال ۱۷۹۷ باقی مانده است. از نظر شلگل، این اصطلاح معرف عصر جدیدی در فلسفه است که در آن، دوران گذشته (باستان) تمایزی بی‌حد و حصر و طبیعتی کاملاً منحصر به فرد دارد (G.Iggers, 1995: 131).

اکثر محققان، مؤسس رویکرد تاریخی را دانشمند آلمانی یوهان گنفرید ون هررد^۳ معرفی می‌کنند. هررد در سال ۱۷۸۴ کتابش با عنوان «اندیشه‌هایی درباره فلسفه تاریخ بشری»^۴ را چاپ کرد. طرح کلی این کتاب نشان دهنده روح تحقیق تاریخی است. او به ویژگی‌های اساسی که انسان را از دیگر موجودات متمایز می‌کند، اشاره نموده و سپس به موضوع اصلی خود، یعنی تلاش برای جستجو در تاریخ بشر، به منظور پدیدار شدن تدریجی برخی از تصورات بنیادین، می‌پردازد. قصد مهم هررد در این بود که هر پدیده تاریخی را محصول طبیعت و در حد نهایی صادر شده از مبدأ الهی بداند (ماینکه، ۱۴۰۰: ۵۸۵).

آنچه برای این تحقیق اهمیت بیشتری دارد، بیش از تاریخ و سیر تحول و دیدگاه‌های افراد مطرح، اصولی است که در روش تاریخی‌نگری پذیرفته شده است و بر آنها تأکید می‌شود؛ زیرا چنان که اشاره شد در قرون نوزدهم و اوایل بیستم این اصول مبنا و معیار بازشناسی یک تحقیق علمی از غیر علمی محسوب می‌شد.

۱-۱. اصول و مبانی تاریخی‌نگری

1. Historicism, history and meaning of the term
2. Friedrich Schlegel
3. Johann Gottfried Von Herder (1744-1803)
- 4.



الف. گردآوری دقیق معلومات

اصل اساسی در رویکرد تاریخی‌نگری، گردآوری دقیق و بدون غرض معلومات است یعنی جمع‌آوری معلومات دربارهٔ دین در هر جایی که باشند. رویکرد تاریخی‌نگر، بدون تعصب و هرگونه اظهار نظر پیشینی، مطالعه‌اش را دربارهٔ دین آغاز می‌کند و از این رهگذر می‌کوشد عقاید، شعایر و دستورات دینی را تا جایی که امکان دارد با دقت بررسی کند. در این جمع‌آوری، آنچه اهمیت حیاتی دارد، این است که در آغاز هیچ‌گونه تمایزی میان آنچه فکر می‌کنیم اهمیت دارد و آنچه تصور می‌کنیم کم اهمیت است، قائل نشویم. از هیچ چیزی نباید چشم‌پوشی کرد. در رویکرد تاریخی‌نگر این معلومات، دسته‌بندی و سامان‌دهی می‌شوند و در این زمینه لازم است هرگونه طرح اعتقادی جزمی کنار گذاشته شود (G.Iggers, 1995: 20). بدیهی است که در ابتدا باید عناصری چون تقدیرهای الهی خاص و تصرفات معجزه‌گونه به کلی استثنا شوند.

ب. تاکید زیاد بر لغت‌شناسی (فیلولوژی)

لغت‌شناسی و متن‌پژوهی را شاید بتوان شکل اولی مطالعهٔ دینی نیز به حساب آورد. این روش بسیار شبیه به روش باستان‌شناسی است؛ یعنی همانطور که در باستان‌شناسی، بعد از اکتشاف برخی اشیاء، شروع به بررسی تاریخی و ارتباط آن با دیگر وقایع تاریخی می‌کنند، در متن‌پژوهی نیز همین کار را با متون انجام می‌دهند. به عنوان نمونه با بررسی یک متن و لغات و کلمات آن به این نتیجه می‌رسند که ریشهٔ مصری دارد یا مثلاً یونانی است و آنگاه حدس می‌زنند که این متن تحت تأثیر فلان اندیشه یا فلان واقعه نوشته شده است. به دلیل اهمیت تبارشناسی متن در این روش، گاه از آن به دیرینه‌شناسی یا تبارشناسی دانش^۱ نیز تعبیر می‌گویند (عسگری، نوروزی فیروز، ۱۳۹۳: ۶۹).

ج. اصول سه‌گانهٔ ترولتچ

ارنست ترولتچ^۲ الهیدان پروتستان و فیلسوف فرهنگ آلمانی، در مقالهٔ خود تحت عنوان «در باب روش تاریخی و اعتقادی در الهیات»^۳ سه اصل کلی را برای تاریخی‌نگری بیان می‌کند. از نظر ترولتچ روش تاریخی در اندیشه و تبیین سه

1. Archaeology of knowledge
2. Ernest Troeltsch (1865-1923)
3. On Historical and Dogmatic Method in Theology (1898)



اصل دارد: ۱. نقد تاریخی، ۲. قیاس ۳. وجود ارتباط میان تمام وقایع تاریخی که در گذشته اتفاق افتاده‌اند (اصل علیت تاریخی) (Troeltsch, 1898, 2: 735). این سه اصل گاه با تعابیر مشابه و با اندکی اختلاف در منابع دیگر هم ذکر شده است. به طور نمونه ادکار کرتتز در کتاب روش نقد تاریخی سه اصل مذکور را این گونه بیان می‌کند:

۱. اصل نقد یا شک روشمند که بیانگر این است که بررسی تاریخی صرفاً احتمالاتی را برای ما حاصل می‌کند. سنت دینی نیز باید مورد نقد قرار گیرد و از نقد، مستثنا نیست و اگر بخواهیم در استفاده از این روش، ممیزی قائل شویم، مشکلات را به مراتب بیشتر می‌کنیم؛ ۲. آنچه سبب می‌شود که نقادی امکان‌پذیر باشد، و به تعبیر خود ترولتچ کلید نقادی، اصل قیاس است. تجربه رویدادهای موجود (که در زمان کنونی تجربه شده‌اند) معیار امکان وقوع آنها در گذشته خواهد بود. این قدرت مثال زدنی قیاس بیانگر آن است که تمام وقایع در اصل وقوع‌شان مشابه هستند. اصل قیاس به معنای تطابق رویدادهای تاریخی نیست، بلکه بر شباهت شرایط وقوع رویدادهای متفاوت در گذشته و حال تأکید دارد، [به این معنا که اگر امکان وقوع یک رویداد در زمان حال و برای آدم‌های این عصر وجود نداشته باشد، اعتقاد به وقوع شبیه به آن رویداد در گذشته، اعتقادی باطل و نادرست است]؛ ۳. اصل همبستگی یا وابستگی متقابل که بیانگر آن است که تمام پدیده‌های تاریخی چنان با هم در ارتباط هستند که تغییر در یک پدیده، مستلزم تغییر در علل به وجود آورنده آن و معلول‌های ناشی از آن است» (Krentz, 1975: 55).

ترولتچ مهم‌ترین ویژگی روش تاریخی را شفافیت منحصر به فرد آن می‌داند و معتقد است «چنین قدرت شفافیتی منحصر به رویکرد تاریخی است و استدلال‌های این روش نیز کاملاً قانع‌کننده است» (Troeltsch, 1898, 2: 741). با شرح و بسط اصول سه‌گانه ترولتچ، تقریباً تمام آنچه را باید درباره تاریخ‌نگری بدانیم، فهم می‌کنیم. از این روست که به تعبیر کرتتز، تاریخ‌پژوهان معاصر، اصول سه‌گانه ترولتچ را، البته با جرح و تعدیل قابل ملاحظه‌ای، به کار می‌برند. برخی از آن اصول به ندرت بیان شده است؛ ولی در عین حال مورد پذیرش همگان هستند. اما مهم‌ترین اصل، احتمالاً همان اصل سوم یعنی اصل علیت تاریخی باشد. تمام تاریخ‌پژوهان اصل علیت را به عنوان اصلی بنیادین که باید در تبیین تاریخ مورد استفاده قرار گیرد، می‌پذیرند. تاریخ‌پژوه، مسلم می‌داند که علل ایجاد یک واقعه را



می‌توان شناخت و ارتباط علت و معلول را کشف کرد و این یعنی تفسیر تاریخ.

در حقیقت تاریخی‌نگری تمایل دارد برای تبیین وقایع از روش‌هایی استفاده کند که بازسازی و تکرار مراحل تا رسیدن به نتیجه امکان‌پذیر باشد (تکرارپذیری تجربه) یعنی همان مدل تبیین موضوعات در علوم تجربی/آزمایشگاهی. مورخان در این روش می‌کوشند شناختی را که حاصل می‌کنند، در چارچوب قوانین کلی تقریر نمایند. این روش بر مبنای علوم طبیعی پایه‌ریزی شده است و با کنار گذاشتن خداوند به عنوان خالق و انکار امکان معجزه به بیان نظریات خود می‌پردازد (see. Harvey, Van, 1966: 71). در تاریخی‌نگری باور بر این است که خود مورخ نتایج نهفته در اطلاعات را نمی‌سازد، بلکه مورخ، قوانین و اصولی را که در تاریخ موثر هستند کشف می‌کند تا اینکه پیش‌بینی‌ها و دستورات عملی‌ها از تاریخ نتیجه شوند (Krentz, 1975: 59).

از نتایج دیگر کاربرد این اصول، باور به این موضوع است که هر فکری فقط در ظرف زمان و مکان خود معنا دارد. مضمون و ماهیت فکر اهمیت ندارد، بلکه مهم، آثار و عوارض موجود آن و تشخیص عوامل تاریخی (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و...) آن است. از این‌رو در تاریخی‌نگری به نوعی نسبت به ماهیت و خود پدیده و فکر، بی‌اعتنایی می‌شود و در عوض آنچه اهمیت دارد پرداختن به چیزهایی است که تحقق ظاهری دارند. به همین جهت از مبانی قول به تاریخی‌نگری، اعتقاد به پوزیتیویسم است و به یک معنا می‌توان گفت تاریخی‌نگری، پوزیتیویسم تاریخی است (پازوکی، ۱۳۸۱: ۵). بر اساس این نگرش، تاریخ خود دارای یک سیر است و تبیین پدیده‌های عالم فقط زمانی علمی است که مبتنی بر این سیر باشد.

۲-۱. تاریخی‌نگری و مطالعات اسلامی

در این جا سه نفر از مهم‌ترین افرادی را که با رویکرد تاریخی به مطالعهٔ اسلام پرداخته‌اند، معرفی می‌کنیم و کاربرد اصول مطرح در رویکرد تاریخی را در اندیشه‌ها و دیدگاه‌های‌شان دربارهٔ اسلام نشان می‌دهیم. هدف این است که از این طریق، مدعای مورخان دربارهٔ علمی بودن و عینی بودن روش تاریخی‌نگری در شناخت اسلام را راستی‌آزمایی کنیم.



آبراهام گایگر

آبراهام گایگر^۱، بنیان‌گذار مکتب یهودیت اصلاح‌گرا است که در ۱۸۱۰ در فرانکفورت آلمان و در خانواده‌ای ارتدکس یهودی متولد شد. در کودکی تعلیمات دینی را فراگرفت و در ۱۷ سالگی شروع به نوشتن شرحی بر یکی از بخش‌های میشنا^۲ و نیز یک فرهنگ عبری مربوط به میشنا کرد. در ۱۸۲۹ وارد دانشگاه هایدلبرگ شد. او بیش از هر چیز به مطالعه درباره فیلولوژی (لغت‌شناسی)، متون کلاسیک سریانی و عبری متمرکز بود و تمایل داشت در زمینه فلسفه و باستان‌شناسی عهد قدیم تحقیق کند. بعد از گذراندن یک ترم تحصیلی به دانشگاه بن رفت. در دانشگاه بن، گایگر بر مطالعه زبان‌ها، فلسفه و الهیات شرقی تمرکز کرد. او مطالعه‌ای گسترده در زمینه زبان عبری و قرآن را تحت نظر استادش گئورگ فرایتاگ^۳ آغاز نمود. محصول این مطالعه در مقاله‌ای با عنوان «محمد چه چیزی را از یهودیت وام گرفت»^۴ منتشر شد. گایگر در این مقاله که در واقع رساله دکتری او محسوب می‌شد، در پی آن بود که تأثیر فرهنگ و ادبیات یهودی را در نگارش قرآن نشان دهد. در سال ۱۸۳۳ این مقاله به صورت یک کتاب منتشر شد و بسیار مورد تحسین قرار گرفت؛ زیرا معتقد بودند باب جدیدی را در زمینه مطالعات علمی در رابطه با اسلام باز کرده است. این کتاب، گام اول از پروژه مطالعاتی‌ای بود که گایگر در ذهن داشت و تلاش می‌کرد نقش اثرگذار یهودیت را بر مسیحیت و اسلام نشان دهد. (Heschel, 2007: 413). ریچارد سی مارتین از متخصصان اسلام‌پژوهی در غرب می‌گوید: «آبراهام گایگر را به سبب کتابش می‌توان سمبل محققان تاریخی‌نگر در مطالعه اسلام دانست» (سی مارتین، ۱۳۷۷: ۵۴).

کتاب گایگر در سال ۱۸۹۸ با عنوان یهودیت و اسلام^۵ به انگلیسی ترجمه شد. گایگر در این اثر سعی دارد ابتدا اثبات کند که این امکان وجود دارد که پیامبر از یهودیت وام گرفته باشد و بعد ادعا نماید که تمایل برای انجام چنین کاری نیز در او وجود داشته است. بعد از این به تفصیل درباره شواهدی که می‌توان درباره این اقتباس ارائه کرد، سخن می‌گوید. به طور نمونه او با مراجعه به قرآن، مدعی است عباراتی همچون «اساطیر الاولین» یا «افک قدیم» و

1. Abraham Geiger
2. Georg Freytag
3. Was hat Mohammed aus dem Judentum aufgenommen?
4. Judaism and Islam

یا این ادعای مشرکان که قرآن را فردی به پیامبر آموزش داده است؛^۴ بیانگر این نکته است که در همان زمان هم کسانی بوده‌اند که اعتقاد داشته‌اند قرآن نه متنی اصیل، بلکه متنی اقتباسی است. او همچنین می‌گوید این فرضیه در نظر مخالفان پیامبر اسلام باید زیاد مطرح شده باشد که سبب شده پیامبر چندین جا در قرآن آن را مطرح کند (Geiger, 1898: 28).

گایگر مصادیقی هم برای این اقتباس در دو زمینه بیان می‌کند: مفاهیم یهودی راه یافته به قرآن و روایات وام گرفته شده. برای بررسی مفاهیم، او یک کار لغت‌شناسی را آغاز کرده، می‌کوشد واژگان عبری را که در قرآن به کار رفته‌اند برشمرده و آنها را از لحاظ زبان‌شناسی بررسی کند. او می‌گوید واژه‌هایی همچون: تابوت، طاغوت، ملکوت، تورات، جنات عدن، جهنم، احبار، ربانی، سکینه، مثنی، فرقان، ماعون از تورات وام گرفته شدند. نکته قابل توجهی که گایگر نتیجه می‌گیرد این است که این لغات در عربی قدیم وجود نداشته؛ از این رو مفاهیم و بار معنایی موجود در آنها هم طبعاً در اندیشه‌های قدیمی اعراب موجود نبوده است و در نتیجه می‌توان گفت پیامبر قطعاً این معانی را از یهودیت وام گرفته است. در ادامه گایگر شواهدی از شباهت میان قوانین فقهی و نیز قواعد اخلاقی بیان شده در قرآن می‌آورد که مصادیق دیگری از وام‌گیری از یهودیت هستند؛ زیرا به اعتقاد او این مفاهیم دارای روح یهودی هستند (Geiger, 1898: 41).

گایگر در فصل سوم کتابش به داستان انبیاء اشاره می‌کند و معتقد است بررسی داستان زندگی انبیاء در قرآن شاهد دیگری بر این است که قرآن، کتابی مقتبس از یهودیت است. او این داستان‌ها را نه از روی معنای آنها و نتایجی که از آنها گرفته شده و نه از روی نقشی که در تکمیل هندسه معرفتی قرآن دارند، بلکه با نگاهی کاملاً تاریخی و مقایسه‌ای بررسی می‌کند؛ زیرا به زعم او محتوای این داستان‌ها مؤید آموزه‌های اسلام نیست و صرفاً گزارش‌هایی تاریخی هستند؛ از این رو ترجیح می‌دهد از همان روش تاریخی که ساده‌ترین روش برای درک اقتباس مورد نظر اوست، استفاده کند. گایگر وجوه افتراق این داستان‌ها را یا ناشی از اشتباه پیامبر اسلام در بیان تاریخ می‌داند - که به دلیل عدم دسترسی پیامبر به متون یهودی و صرفاً استفاده او از روایات شفاهی یهودیان بوده - یا به سبب عدم تطابق آنها با دیگر آموزه‌های پیامبر اسلام که به موجب آن در بیان روایت، تغییراتی ایجاد شده است.

با توجه به مطالبی که گفته شد و مروری کوتاه بر کتاب یهودیت و اسلام سخت نیست تا مبانی بیان شده در روش



تاریخی نگری را با آنچه در این کتاب مطرح شده است، تطبیق دهیم. استفاده گسترده از مباحث لغوی، اصل قیاس، اشاره به علیت تاریخی در ایجاد باورها و عقاید و در نهایت باور به تأثیر موضوعات و شرایط محیطی بر شکل‌گیری باورها بدون کوچک‌ترین توجهی به مباحثی همچون نبوت پیامبر اسلام، و حیانی بودن قرآن، ارتباط معنوی حضرت محمد ﷺ با اصحاب، همه نشانگر پابندی کامل گابگر به روش تاریخی نگر و استفاده حداکثری از این روش در مطالعه اسلام است.

گلدزیهر

ایگناس گلدزیهر^۱ (۱۸۵۰-۱۹۲۱) خاورشناس مشهور مجاری است که تلاش گسترده‌ای در مطالعه و تحقیق در متون اسلامی انجام داده و از این رو او را یکی از پایه‌گذاران دانش اسلام‌شناسی جدید در اروپا می‌دانند. گلدزیهر در سال ۱۸۵۰ در یک خانواده ثروتمند یهودی متولد شد. به‌خلاف گابگر که صرفاً یک اثر شاخص درباره اسلام داشت، گلدزیهر، بررسی‌های خاورشناسی را در شانزده سالگی آغاز کرد و از سال ۱۸۶۶ به بعد هر سال یک یا چند پژوهش منتشر می‌کرد که برخی از آنها کتاب‌هایی پر حجم و بالغ بر حدود ۴۰۰ صفحه و برخی نیز مقاله‌هایی بین ۲۰ تا ۶۰ صفحه بود که موضوعاتی همچون یادداشت‌ها و نقد کتاب‌های تازه چاپ شده را دربر می‌گرفت؛ تا آنجا که شمار پژوهش‌های او در فهرست آثارش به ۵۹۲ عدد می‌رسد. پخته‌ترین پژوهش‌های گلدزیهر در دو کتاب مشهورش: «درس‌هایی درباره اسلام» و «روش‌های تفسیر قرآن نزد مسلمانان» است. (گلدزیهر، ۱۳۵۷: مقدمه)

گلدزیهر در ابتدای کتاب درس‌هایی درباره اسلام در بخشی تحت عنوان «عوامل بیرونی و درونی تکامل اسلام» به سراغ عوامل تاریخی و روانی در شکل‌گیری اسلام، بدون کوچکترین اشاره‌ای به دین بودن آن، رفته است. در این بخش می‌خوانیم:

اسلام، چنان که حالت تکامل یافته‌اش نشان می‌دهد، نتیجه تأثیرات گوناگونی است که برخی زائیده فهم و تصویری اخلاقی از جهان، و زائیده نظامی تشریحی و عقیدتی بوده تا به شکل نهایی و سستی خود رسیده است... نشو و نمای اسلام، نوعی رنگ هلنیزم داشته و تشریحات فقهی آن که به روزگار خلیفگان عباسی پدید آمده، نشان حقوق و

1. Ignaz Goldziher



سیاست رومی را دارد و اثر افکار و نظریات سیاسی ایرانی در آن دیده می‌شود. تصوف این دوران، جز آرای فلسفی هندی و توافلاطونی چیزی نیست... محمد نه فکر تازه‌ای آورد و نه درباره روابط انسان با والاتر از حسش، با بی‌نهایت، چیز تازه‌ای گفت» (همان، ۵-۶).

او در ادامه این دیدگاه را ادامه می‌دهد و می‌گوید:

پیام این پیغمبر عرب، چیزی جز گلچینی از اطلاعات و عقاید مذهبی نیست که آنها را فراگرفته و یا در برخورد با شخصیت‌های یهودی و مسیحی و جز آن به دست آورده و سخت تحت تأثیر آنها قرار گرفته بود... این افکار چنان در نفس او اثر ژرف نهاده بود که الهامات درونی خویش را تأثیر خارجی دانسته، از ته دل بدان ایمان پیدا کرده بود. او این تعلیمات را وحی الهی می‌دید و یقین کرده بود که او وسیله این وحی شده است» (همان: ۷).

او ادعای پیامبر درباره دریافت وحی را نوعی اختلال و بیماری روانی به‌شمار می‌آورد و تمایل پیامبر اسلام به تفکر در خلوت را از نشانه‌های دیگر اختلال روانی او در نظر می‌گیرد (همان: ۹).

گلدزیهر در کتاب مهم دیگرش یعنی گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان باز همین روش را در پیش می‌گیرد، با این تفاوت که تمرکز او بر مطالعه گرایش‌های تفسیری موجود در میان فرق مختلف مسلمانان است. گلدزیهر در این کتاب انواع نگاه‌های مختلف به کتاب مقدس قرآن در میان مسلمانان یا مکاتب تفسیری را تحلیل می‌کند و با نقد و بررسی آنها، آرای خود را درباره اسلام، قرآن، پیامبر اکرم و درجه اثرپذیری قرآن از آیین یهود بیان می‌کند. نکته قابل بیان درباره این کتاب این است که نویسنده آن هیچ کوششی برای فهم همدلانه منابع مسلمانان نمی‌کند و در این میان در بیشتر اوقات اصل تفسیر به احسن را که در فهم متون لازم است، کنار می‌نهد و همین کار به اعتبار تفسیر او سخت لطمه می‌زند و کوشش فراوان او در گردآوری داده‌های خاص و تحلیل آنها را کم‌ارزش کرده و خواننده را به موضع‌گیری در برابر خود می‌کشاند.

یکی از بزرگترین آسیب‌شناسی‌های تمام آثار مستشرقان به طور عام و این اثر به صورت خاص، تمرکز بر یک عامل خاص و چشم پوشیدن از دیگر عواملی است که می‌تواند در شکل‌گیری یک پدیده دینی و یا اجتماعی تأثیر داشته باشد. این کار که معمولاً با عنوان موجه «سادسازی» انجام می‌شود در بسیاری از موارد در فهم صحیح



پدیدارهای دینی اخلاص ایجاد می‌کند. در این اثر گلدزیهر به ویژه در بخش نخست آن چنین چیزی نمایان است (گلدزیهر، ۱۳۸۳: ۸). فروکاستن تعالیم اسلامی به تعالیم مشابه با دیگر ادیان که جانمایه بسیاری از آثار مستشرقان است (همان: ۱۴-۱۸) و استفاده از قیاس‌های بی‌جا در کتاب میان برخی ادعاهای مسلمانان، نه تعالیم اسلام، با گفته‌ها و تعالیم ادیان پیشین به انگیزه نشان دادن بازگشت همه چیز به یهودیت را می‌توان از مهم‌ترین ویژگی‌های این اثر معرفی کرد.

واقعیت این است که گلدزیهر حتی در استفاده از روش تاریخی نیز به درستی عمل نکرد؛ زیرا چنان که گفتیم از مهم‌ترین اصول تاریخی‌نگری جمع‌آوری دقیق و بدون پیش‌داوری اطلاعات است، اما بعد از مطالعه آثار گلدزیهر می‌توان به این نکته پی‌برد که او در این زمینه کوتاهی کرده است. در نوشته‌های گلدزیهر چنان پراکندگی، تناقض‌گویی و سخنان ناهمگون وجود دارد که در یک صورت بسیار خوشبینانه می‌توانیم بگوییم که او به دنبال جمع‌آوری مطالبی پراکنده بوده که بتواند به خوبی اسلام را تحقیر کند و تصویری از آن به منزله جریانی کوچک، بدوی و غیرماندگار از این دین ارائه دهد، بدین روی به دنبال این منبع و آن منبع بوده تا هر آنچه به کار این نظریه می‌آید، گرد آورد (همان: پیشگفتار). با این همه گلدزیهر یکی از پیشروان نگرشی در مطالعات اسلامی و به ویژه حوزه تفسیر پژوهی است که شایسته بررسی است.

پاتریشیا کرون

خانم پاتریشیا کرون^۱ (۱۹۴۵-۲۰۱۵) محقق و تاریخ‌پژوه دانمارکی یکی دیگر از افرادی است که بخش قابل توجهی از عمر علمی خود را به تحقیق و پژوهش درباره تاریخ اسلام و ایران اختصاص داده است. خانم کرون آثار متعددی درباره فرهنگ و تاریخ اسلام و مسلمانان نوشته است که از جمله مهم‌ترین این آثار می‌توان به کتاب «هاجریان، شکل‌گیری جهان اسلام»^۲ که با مشارکت مایکل کوک نوشته شده است، «برندگان اسب‌سوار، تکامل سیاست اسلامی»^۳، «خلیفه الهی، فرمانروایی مذهبی در قرون نخست اسلامی»^۱ و کتاب معروفش با عنوان «تجارت مکه و

1. Patricia Crone
2. Hagarism, the Making of Islamic world.
3. Slave on Horses, the Evolution of the Islamic polity.



ظهور اسلام^۲ در سال ۱۹۸۷ اشاره کرد. این محقق مقالات متعددی نیز در این موضوعات نوشته است. خانم پاتریشیا کرون از نویسندگانی است که در مطالعه فرهنگ و تاریخی اسلام و مسلمانان، به شکلی آشکار و غیرقابل انکار، از روش تاریخی‌نگری استفاده کرده است. کاربرد مبانی و اصول تاریخی‌نگری در آثار خانم کرون به قدری است که بیان نمونه‌هایی از آنها برای خوانندگانی که حتی نگاهی گذرا و کلی به آثار او کرده باشند کار مشکلی نیست.

خانم کرون معتقد است بزرگترین مشکلی که در مسیر محققان اسلام‌شناس وجود دارد این است که تشخیص دهند پیامبر در چه فضا و زمینه‌ای زندگی کرده است، نسبت به چه چیزهایی واکنش نشان داده و چرا دیگر بخش‌های عربستان این گونه از پیام او متأثر شده‌اند (Crone, 2008: link). تمام تلاش خانم کرون فهم این بافت است. او تلاش می‌کند زندگانی پیامبر اسلام ﷺ را بازسازی کند و گزارشی از حیات زمینی پیامبر ﷺ ارائه کند بی آنکه اشاره چندانی به رسالت او و یا پیام آسمانی او کرده باشد. او در یکی از مقالاتش با عنوان «آنچه ما در حقیقت درباره محمد می‌دانیم»^۳ می‌گوید ما این فرصت را داریم که در این زمینه چیزهایی را فهم کنیم؛ زیرا هیچ‌گاه از هر سه منبع شناخت؛ یعنی حدیث و سنت نبوی، قرآن و باستان‌شناسی به طور کامل استفاده نکرده‌ایم (ibid). خانم کرون از میان این سه منبع اصالت و برتری را به منبع آخر، یعنی باستان‌شناسی می‌دهد. او معتقد است حدیث را نمی‌توان یک مدرک تاریخی معتبر دانست و تغییرات معنایی زیادی هم در آن وجود دارد، بنابراین منبع خوبی نیست.

خانم کرون درباره قرآن هم با نقد رویکرد تفسیری قرآن به قرآن که معتقد است سبب می‌شود تا قرآن فارغ از زمان و مکان حیات پیامبر ﷺ تفسیر شود، می‌گوید چنین روشی اشتباه است. به اعتقاد او ظهور اسلام باید به تحولات جهان باستان مرتبط شود و با توجه به این زمینه است که ما باید قرآن را بخوانیم این کاری بزرگ است ... به زودی انقلابی در این زمینه شکل خواهد گرفت (ibid). پذیرش علیت تاریخی در این بخش از سخنان خانم کرون کاملاً شفاف است. هنگام سخن گفتن از منبع سوم، لحن خانم کرون متفاوت می‌شود: «دسته سوم از منابع که بسیار هیجان‌انگیز است و افقی بلند و به مراتب گسترده‌تر را مقابل دید محقق قرار می‌دهد، باستان‌شناسی است» (ibid). او

1. God's Caliph, Religious Authority in the First Centuries of Islam.
2. Meccan Trade and the rise of Islam.
3. What do we actually know about Mohammed?



می‌گوید بعید است که مکاشفات باستان‌شناسی به این زودی‌ها در مکه و مدینه انجام شود، ولی اگر چنین شود، نتایج جالب و قابل توجهی دریافت خواهد شد. او به سنت دینی با دید تردید نگاه می‌کند و معتقد است آنچه سنت دینی به ما می‌گوید می‌تواند کم و بیش و از ابعادی درست باشد ولی ما موظفیم به جزئیات تاریخی پیردازیم تا شناخت عالمانه پیدا کنیم (ibid).

خانم کرون در کتاب تجارت مکه و ظهور اسلام نیز با صراحت می‌گوید:

قرآن، معلومات تاریخی فراوانی به ما عرضه نمی‌کند. همان چیزهایی را هم که ارائه می‌کند، معمولاً پیچیده و تلمیحی است و بدون کمک تفسیر، نمی‌توان به حوادث تاریخی که آیات بدان اشاره دارند پی‌برد و میان مفسران نیز اختلاف آرای زیادی وجود دارد. او می‌گوید معمولاً به این مطلب توجه نمی‌شود که بیشتر اطلاعات تاریخی درباره ظهور اسلام و تجارت در مکه از تفاسیر قرآن گرفته شده است. چنین اطلاعات پذیرفته‌شده‌ای به لحاظ تاریخی مشکوک نیستند، بلکه اصلاً ارزش تاریخی ندارند» (Crone, 2004: 203).

او حتی برخی دیگر از مستشرقان همچون مونتگمری وات^۱ را مورد انتقاد قرار می‌دهد از این جهت که آنها به درستی منابع مورد استفاده خود را سنجش نکرده‌اند و در موارد زیادی بدون تحقیق آنچه را من «روایات سنتی درباره تاریخ نخستین»^۲ می‌نامم، یعنی همان قرائتی از دین که خود سنت دینی مطرح می‌کند، را پذیرفته‌اند. به طور نمونه در کتاب هاجریان: شکل‌گیری جهان اسلام، بیان می‌کند این اعتقاد وات که اسلام از طریق تجارت و به واسطه کاروان‌های تجاری از مکه به دیگر مناطق منتقل شده است، روایتی مبتنی بر سنت اسلامی و اشتباه است و می‌گوید آنچه سبب گسترش اسلام شده است، فتوحات بوده و نه تجارت (Crone, 2008: link). وی در وهله اول، دستیابی به اطلاعات تاریخی را با کمک شواهد مادی، یعنی کتیبه‌شناسی، سکه‌شناسی، که از اجزای مهم باستان‌شناسی به‌شمار می‌آیند، ممکن می‌داند. سپس معتقد است بدون کمک اشعار و اطلاعات از تواریخ غیراسلامی و به‌ویژه تواریخ ساسانی، امید کمی برای بازسازی شکل اصلی تاریخ صدر اسلام وجود خواهد داشت

1. W. Montgomery Watt

2. Traditional Origins Narrative



(Crone, 2004: 230).

خانم کرون هم اسلام و هم پیام آن و هم دلایل گسترش این پیام میان مردم شبه جزیره و بعدها دیگر مناطق را موضوعات تاریخی و کاملاً در ظرف کنش و واکنش‌های مادی می‌بیند. او در آثار خود پیامبر اسلام ﷺ را بنیان‌گذر یک دین جدید معرفی نمی‌کند، بلکه او را یکی از مبلغان عهد عتیق و سنت دینی یهودی معرفی می‌کند که وعده آمدن مسیحا را بشارت می‌دهد. خانم کرون بر این باور است که آنچه سبب موفقیت پیامبر اسلام ﷺ شد این واقعیت بود که پیامبر هم در زمینه دولت‌سازی و هم فتوحات تبلیغ می‌کرد؛ بدون فتوحات ابتدا در عربستان و سپس هلال خضیب (یا هلال بارور اشاره به بخش‌های شرقی مدیترانه و مصر دارد) موفقیت حاصل نمی‌کرد (Crone, 2015: link).

۲. نقد و بررسی رویکرد تاریخی

رویکرد تاریخی که با ادعای مطالعه علمی دین و با نیت رها کردن تحقیقات از تعصبات دینی موجود در دوره‌های اولیه شروع شد، در نهایت انتقادهای بسیاری را برانگیخت. مهم‌ترین انتقادهایی را که به استفاده رویکرد تاریخی در مطالعه دین مطرح می‌شد به‌طور خلاصه می‌توان در چند مورد خلاصه کرد: ۱. روش‌های مورخان، غیر دینی و تقدس‌شکن است و بنابراین با متزلزل کردن سنت‌های کهن دینی که ایمان بر پایه آنها استوار شده، این سنت‌ها را نابود می‌کنند. ۲. ایجاد تمایز قطعی میان مورخ و مؤمن از نتایج استفاده از این رویکردها در مطالعه دین است. مؤمنان، تاریخ را عرصه انکشاف امر الهی می‌دانند، حال آنکه مورخان با اصل علیت تاریخی گویی امکان هرگونه مداخله الهی در تاریخ را نفی می‌کنند. در نتیجه این باور، مفاهیمی همچون وحی، معجزه، حیات پس از مرگ و بسیاری دیگر از اصول ایمانی از نظر مورخ بی‌معنا می‌شود. ۳. خودبستگی در این روش؛ یعنی هر مطالعه‌ای که از اصول تاریخی تبعیت نکند، غیرعلمی و غیرعینی است (Krentz, 1975: 67-71).

بیشترین انتقادهای تاریخی‌نگری در مطالعه دین، از سوی کسانی مطرح شد که خود را پدیدارشناس^۱ می‌نامیدند. در واقع، روش پدیدارشناسی در مطالعه دین واکنشی انتقادی بود به اصولی که مورخان ادیان در مطالعه دین اتخاذ کرده

1. Phenomenologist



بودند. به طور نمونه میرچا الیاده^۱ از شخصیت‌های مطرح و معتبر در پدیدارشناسی دین در تمثیلی، انتقاد خود از تاریخی‌نگری در مطالعه دین را این گونه مطرح می‌کند:

یک عالم تجربی را در نظر بگیرید که تا کنون فیل را ندیده است و می‌خواهد فیل را با استفاده از میکروسکوپ خود بشناسد، حال آنکه میکروسکوپ ابزاری برای شناخت ساختار و بافت سلولی است که در هر موجودی از جمله فیل، تمام این سلول‌ها سازوکار مشابهی دارند. حال آیا تمام فیل، همین است که او خواهد شناخت؟ اگر در مقیاسی که میکروسکوپ توان بررسی آن را دارد، پرسیم پاسخ مثبت است، ولی در مقیاس علوم انسانی که دست کم فیل را یک گونه جانوری می‌داند، چنین چیزی پذیرفتنی نیست (Eliade, 1969: 7).

او با تشبیه کردن مورخ به عالم تجربی در این تمثیل، در واقع هم از تقلیل دین به یک پدیدار صرفاً تاریخی انتقاد می‌کند و هم ابزارهای مورخان را برای شناخت جامع از موضوع دین ناکافی می‌داند. فارغ از این انتقادات به کلیت رویکرد تاریخی، تا آنجا که به موضوع این مقاله مربوط می‌شود، می‌توان نتایج استفاده از این روش در موضوع مطالعات اسلامی را از سه منظر ارزیابی کرد.

۲-۱. دیدگاه برخی اندیشمندان

به دنبال گسترش انتقادات از رویکرد تاریخی، شرق‌شناسی نیز که محصول به‌کارگیری این روش در مطالعه آداب، سنن و باورهای جوامع اسلامی بود، به شدت با انتقاد مواجه شد. در نتیجه نویسندگانی شروع به نقادی آثار مستشرقان، از جمله پژوهش‌های آنها در زمینه اسلام، کردند و انگیزه‌ها و نتایج این تحقیقات را بررسی نمودند. در میان انتقادات به شرق‌شناسی، کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید از همه بیشتر معروف شد. انتقاد سعید به شرق‌شناسی بیشتر از منظر اهداف شرق‌شناسی بود و معتقد بود شرق‌شناسی بیش از آنکه در جهت شناخت و شناساندن مسلمانان و جوامع اسلامی باشد در خدمت امپریالیسم بود و از این رو با تعبیر «امپریالیسم آکادمیک» از شرق‌شناسی یاد می‌کرد (سعید، ۱۳۸۶: ۲۳۹).

سعید معتقد بود شرق‌شناسی سرشار از غرض‌ورزی و پیش‌داوری است: «شرق‌شناسی، عبارت است از آگاهی یا

1. Mircea Eliade



دانشی در خصوص مشرق‌زمین که هر انسان یا پدیده مشرق‌زمینی را در کلاس درس، دادگاه، زندان، یا کتاب‌های راهنما قرار می‌دهد تا تحت بررسی، مطالعه، داوری، انضباط و یا فرمانروایی قرار گیرد.» (همان: ۷۲) به تعبیر ریچارد سی مارتین «مسئله واقعی» (گفتمان) بی‌پرده سعید در برابر شرق‌شناسی آن است که تعارض میان مورخ و مؤمن در غرب، مسئله‌ای درون‌فرهنگی بوده است، در حالی که باتلاق شرق‌شناسی مسئله‌ای میان‌فرهنگی است» (سی مارتین، ۱۳۹۶: ۳۹). به این ترتیب می‌توان گفت از نگاه ادوارد سعید، شرق‌شناسی به انحراف رفته است و آثار شرق‌شناسان نتوانسته کمک زیادی به شناخت اسلام و جوامع اسلامی کند.

نورمن دانیل که از محققان معتبر در روابط میان اسلام و غرب محسوب می‌شود نیز دیدگاه جالبی درباره استفاده از روش تاریخی‌نگری در شناخت اسلام و مسلمانان دارد. او وقتی از فراز قرن بیستم به پژوهش‌های اسلامی صورت گرفته در دو قرن قبل از خود نگاه می‌کند، آنها را این‌گونه توصیف می‌کند: «دیدگاه معتبر غربی‌ها درباره اسلام همان چیزی است که در قرون وسطی مطرح بود و در میانه قرن چهاردهم تقریباً محکم شد و آن همان دیدگاهی است که تاکنون (اواسط قرن بیستم) نیز ادامه دارد» (Norman, 1960: 13). در واقع نورمن دانیل نیز مثل سعید معتقد بود روش‌های جدید دین‌پژوهی در عمل، کمک خاصی به فهم بهتر از اسلام و مسلمانان نکردند. نویسنده غربی دیگری قریب به همین مضمون می‌گوید شباهت‌های دیدگاه‌های پیشامدرن و مدرن درباره اسلام آنقدر زیاد است که یک نفر به راحتی می‌تواند تبارنامه اندیشه درباره اسلام را از پیتر ارجمند-رامون لول^۶ -مارتین لوتر تا ساموئل زومر^۷ ترسیم کند.

چارلز آدامز، متخصص اسلام‌شناسی نیز در مجموعه مقالاتی که چند دهه قبل درباره تاریخ ادیان منتشر کرد، ارزیابی نگران‌کننده‌ای از ارتباط میان تاریخ ادیان و مطالعات اسلامی ارائه داد. او معتقد بود دلیل ناکامی مورخان اسلام‌پژوه در ارائه تصویری صحیح درباره اسلام و مسلمانان در دو چیز نهفته است؛ نخست اینکه مورخان ادیان با داده‌های اسلامی بسیار کم سروکار دارند و دوم اینکه موضوعات اصلی سایه افکننده بر افق مورخان ادیان در این دهه‌ها چنان نبوده که رخدادهای اسلامی را توضیح دهند یا با مسائل جدی در تحقیقات اسلامی مرتبط باشد (J. Adams, 1967: 178-180).



۲-۲. سنت دینی - اسلامی

پاسخ دقیق به این پرسش که چند درصد از نتایج رویکرد تاریخی از طریق سنت اسلامی مورد پذیرش است و یا چه میزان از مباحث مطرح در سنت اسلامی توسط مورخان، مهر تأیید می‌خورد، نیاز به تحقیقی مجزا و مفصل دارد، ولی با مطالعه دیدگاه‌هایی که پیشتر از سه نفر از مورخان اسلام‌شناس، به صورت نمونه، آوردیم، متوجه می‌شویم اشتراک میان سنت اسلامی و تحقیقات تاریخی درباره اسلام بسیار اندک است. به طور نمونه در اثری جهانی و تحسین برانگیز همچون دایرةالمعارف اسلام، در مقالات متعدد این اثر، دیدگاه‌های سنتی و معاصر مسلمانان با آنچه این منابع اسلامی در نتیجه نقد تاریخی و متنی می‌گویند، برابر هم قرار می‌گیرند (سی مارتین، ۱۳۹۶: ۳۹). بسیاری از این تحقیقات در موضوعاتی مثل دین بودن اسلام، مقام نبوت پیامبر اسلام ﷺ، نزول وحی به پیامبر ﷺ و اعجاز قرآن یا تشکیک می‌کنند و یا به طور کلی آنها را انکار می‌کنند؛ حال آنکه این موارد از نظر سنت اسلامی قابل‌خداشه نیست. ارجاع به سنت اسلامی، از نگاه یک مورخ به معنی عدول از اصول تاریخی است که خطایی روش‌شناختی به‌شمار می‌آید؛ چنان که پیشتر به انتقاد خانم کرون از برخی مستشرقان به سبب همراهی با برخی روایات سنت اسلامی اشاره کردیم.

در واقع اوج تفکر تاریخی درباره مطالعات اسلامی این است که بتواند حیات زمینی پیامبر اسلام ﷺ را بازسازی کند و توضیح دهد که تاریخ تمدن اسلامی چگونه پیدا شد؟ از چه تمدن‌هایی متأثر بود و چه تأثیری بر دیگر تمدن‌ها داشت؟ پیامبر اسلام ﷺ در چه شرایط جغرافیایی و تاریخی رشد کرد؟ این شرایط چه تأثیراتی را بر شکل‌گیری قرآن داشته است و قس علی‌هذا؛ اما این که اسلام در دل و جان مسلمانان چه کرده است؟ ارتباط معنوی پیامبر ﷺ با خدا چه بوده است؟ حقیقت معنوی قرآن چیست؟ نه مسئله مورخ است و نه از طریق ابزارهای مورد استفاده او قابل‌فهم و ارزیابی می‌باشد.

۲-۳. عموم جوامع اسلامی

یکی از انتقادهای جدی به رویکرد تاریخی، این است که نگاهی دستوری و غیرهمدلانه دارد. حاتم بازیان استاد مسلمان دانشگاه برکلی کالیفرنیا در یادداشتی با عنوان «مسلمانان مطالعه می‌شوند، ولی شناخته نمی‌شوند»^۱ به خوبی

1. Muslims are studied but not known!



به این مطلب اشاره می‌کند:

[در رویکرد تاریخی] مسلمانان با همان روشی مطالعه می‌شوند که یک نمونه آزمایشگاهی در آزمایشگاه بررسی می‌گردد: مکرر مشاهده می‌شود، مشاهدات ثبت شده و توسط تکنسین‌ها کنترل می‌شود. بورس‌های تحصیلی که برای موضوعات مسلمانان تشکیل می‌شود، همچون آزمایشگاه‌های متداول، دانشی جزئی را از مسلمانان ایجاد می‌کند که فاقد عمق و واقعیت است^۸» (link: Bazian, 2016).

به سبب همین نگاه غیرهمدلانه، نمایندگان این رویکرد نسبت به منتقدان آن، محبوبیت کمتری میان جوامع مسلمان دارد. کسانی همچون گایگر و گلدزیهر محبوبیت چندانی میان جوامع اسلامی ندارند و بیشتر از منظر نقد دیدگاه‌های‌شان شناخته شده‌اند؛ این درحالی است که محققانی مانند آنه ماری شیمپل، هانری کربن، توشیهیکو ایزوتسور که با رویکرد پدیدارشناسی به مطالعه اسلام پرداخته‌اند، رویکردی که چنان که گفتیم مقابل رویکرد تاریخی است، در میان مسلمانان همواره با تجلیل و احترام یاد می‌شوند و آثارشان در کشورهای اسلامی ترجمه می‌شود و مورد تحسین قرار می‌گیرد و یادبودها و یادمان‌هایی در جوامع اسلامی برای بزرگداشت‌شان ساخته شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد، پاسخ به پرسش مطرح شده در چکیده مقاله کار چندان سختی به نظر نمی‌رسد. دین‌پژوهی جدید که بر مبنای عینیت و نگرش تاریخی شکل گرفته است، در ابتدا امیدواری‌های زیادی را برای محققان در پی داشت و توانست با استفاده از دقت‌های تاریخی در متون و تحقیقات باستان‌شناسانه، برخی مجهولات را کشف کند و به برخی کنج‌کاوی‌های تاریخی پاسخ دهد، ولی در نهایت به همان سرنوشتی مواجه شد که در دوره‌های قبل از خود اتفاق افتاده بود. شاید در دوره‌های گذشته آنچه سبب می‌شد محقق نتواند فهم درستی از دین دیگران دریافت کند تعصب دینی بود، ولی در این دوره، تعصب علمی به معنای علوم تجربی جای آن را گرفت و چنان که اشاره کردیم در نتیجه تفاوت چندان حاصل نشد. سیر مطالعات اسلامی در غرب گواه روشنی بر این مدعا است. البته این بدان معنا نیست که هیچ نکته مثبتی در روش تاریخی وجود ندارد، در شناخت برخی موضوعات و جزئیات تاریخ دین و حتی اصلاح برخی اشتباهات باورهای عامیانه، می‌توان از این روش استفاده کرد، ولی این مدعا که این روش تنها روش علمی و معتبر در شناخت تمام ابعاد و زوایای یک دین است، ادعایی است که این نوشتار دست کم در مورد دین اسلام آن را تأیید نمی‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پی‌نوشت‌ها

۱. این موضوع دربارهٔ مسیحیت شرقی و کلیسای ارتدکس صادق نیست.
 ۲. haeresim Saracenorum. ساراسن نامی بود که اروپاییان در سده‌های میانه برای مسلمانان عرب و پس از آن برای اشاره به همهٔ مسلمانان‌ها به کار می‌بردند.
 ۳. میشنا شرح تورات است و مهمترین بخش تلمود به حساب می‌آید.
 ۴. اشاره به آیات ۱۰۳ سورهٔ نحل و ۴ سورهٔ فرقان دارد.
 ۵. Ramon Lull از محققان مسیحی و مبشر مسیحیت میان مسلمانان در قرون وسطی که آثار مهمی در مقابله کلامی با اسلام نوشته است.
 ۶. Samuel Zwemer مسیونر مسیحی قرن بیستم که مجله مهمی تحت عنوان «جهان اسلام» با موضوع فرهنگ و آداب مسلمانان تحت نظر او چاپ می‌شد.
7. David R. Blanks and Michael Frassetto, western views of Islam in mediaval and early modern Europe, P.17
8. <http://www.hatembazian.com/content/muslims-are-studied-but-not-known/>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع و مأخذ

۱. اسمارت، نینیان (۱۳۸۹)، دین پژوهی، ترجمه سید سعیدرضا منتظری و احمد شاکرنژاد، چاپ اول، قم: نشر ادیان.
۲. پازوکی، شهرام (۱۳۸۱)، «گفتگوی فراتاریخی و فراگفتگو در اندیشه توشیهیکو ایزوتسو»، مجله فلسفه، شماره ۴ و ۵، ص ۱۳۷-۱۴۷
۳. سعید، ادوارد (۱۳۸۶)، شرق شناسی، ترجمه لطفعلی خنجی، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۴. سی مارتین، ریچارد (۱۳۷۷)، «پیشینه مطالعات اسلامی در غرب»، ترجمه حسن اسلامی، آئینه پژوهش، شماره ۵۴، ص ۱۹-۲۵
۵. ریفیودین، محمد اویس (۱۳۹۱)، «پدیدارشناسی در تقابل با تاریخی نگری مطالعه موردی موضوع امامت»، فصلنامه امامت پژوهی، شماره ۷، ص ۶۱-۷۷.
۶. عسگری، یاسر و نوروزی فیروز، رسول (۱۳۹۳)، روش شناسی مطالعات اسلامی در غرب، گفتارهایی از عبدالعزیز ساشادینا، چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۷. گلذیهر، ایگناس، درس هایی درباره اسلام، ترجمه علینقی منزوی، جلد اول، چاپ دوم، تهران: انتشارات کمانگیر.
۸. _____، (۱۳۸۳)، گرایش های تفسیری میان مسلمانان، ترجمه سید ناصر طباطبایی، چاپ اول، تهران: انتشارات ققنوس.
۹. ماینکه، فردریش (۱۴۰۰)، تاریخ بنیادی، ترجمه عباس زریاب خوبی، تهران: انتشارات خوارزمی.
10. David R. Blanks and Michael Frassetto (1999), *Western Views of Islam in Medieval and Early Modern Europe*, St. Martin's Press, New York.
11. Geiger, Abraham (1898), *Judaism and Islam*, M.D.C.S.P.C.K. press, India.
12. Harvey, Van (1966), *The Historian and the Believer*, New York: Macmillan.
13. Jastrow, Morris (1901), *The Study of Religion*, London, Walter Scot.
14. Kritzeck, James (1964), *Peter the Venerable and Islam*, Princeton University Press.
15. Krentz, Edgar (1975), *The Historical Critical Method*, Philadelphia Fortess Press.
16. Norman, Daniel (1960), *Islam and the west: the making of an image*, Edinburgh.
17. Eliade, Mircea (1969), *The Quest, History and meaning in religion*, The university of Chicago press.
18. G.Iggers, Georg (1995), "Historicism, history and meaning of the term", *Journal of the History of Ideas*, Vol. 56, pp. 129-152
19. Heschel, Susannah (2007), "Abraham Geiger", *Encyclopedia of Judaica*, Vol7, pp.412-415.



20. J. Adams, Charles (1967), "The History of Religions and The study of Islam", in *The History of Religions: Essays on the Problem of Understanding*, ed. Joseph M. Kitagawa with Mircea Eliade and Charles H. long, Chicago and London: Univercity of Chicago press.
21. Megan C. Thomas, "Orientalism", *Encyclopedia of Britannica*, vol.6, pp.324-328.
22. Troeltsch, Ernst (1913), "On the Historical and Dogmatic Methods in Theology", Translated by Jack Forstman, *Gesammelte Schriften*, Volume II, 1898, p.728-753
23. Bazian, Hatem, " Muslims are studied but not known!":
<http://www.hatembazian.com/content/muslims-are-studied-but-not-known/>
24. Crone, Patricia, 1/2021, " What do we actually know about Mohammed?",
https://www.opendemocracy.net/en/mohammed_3866jsp/
25. Sam, Roberts, 1/2021, "Patricia Crone, Questioning Scholar of Islamic History",
<https://www.nytimes.com/2015/07/23/us/patricia-crone-scholar-of-islamic-history-dies-at-70.html>

